

نرخ دست‌آورد

سال اول / شماره سوم / فروردین ماه ۱۴۰۲

فهرست

۲	ماه عسل (زینب میرزاخانی)
۳	سرمایه نفس (حانیه علی پور)
۴	مسیر مترجمی (ریحانه اکبرزاده)
۵	آینه ی شگفتی (زهراندرو)
۶	معرفی کتاب (فاطمه محمدعلیزاده)
۸	چندی شعر (کیمیا حوراسفند)
۹	من و شیطونیا (محدثه امیدوار)
۱۰	هستی ام (فاطمه ابوئی)

دانشجویان علاقمند به همکاری در نشریات میتوانند مقالات و نوشته های خود را با ما به اشتراک بگذارند.

مطالبی در حیطه های: فرهنگی، ادبی، هنری، اجتماعی، تاریخی، طنز و...

برای ارتباط با ما، ارسال آثار و اطلاعات بیشتر میتوانید از طریق شماره زیر تماس حاصل فرمایید: ۰۹۳۸۱۱۰۷۳۹۹ خانم ابوئی

ماه عسل

نویسنده: زینب میرزاخانی



دعا کنید که آقا نظر خاصی به قلب هایمان بکنند، نظری که ازین تنگنای دنیایش بیرون بیاد و به سمت عرش خدا پرواز کند... ماه زیبایی که خدا بیشتر از هر موقع درهای رحمتش را به سوی بندگان باز کرده و منتظر ماست تا بخواهیم بهترین ها را... آخر حیف است با این همه استعداد خدادادی در وجودمان زمینه ساز ظهور مولایمان نباشیم.

بیاید همگی امسال در این ماه زیبای خدا؛ اصل عشق و محبت خدا در زمین ظهور حضرت بقیه الله اعظم را بخواهیم.

یادمان نرود که خیلی فرصت نداریم...

هر ماه رضانی که می آید، خداوند سی روز خاص فرصت ناب بندگی را به ما میدهد، یک ماه فرصتی که نفسش کشیدن و خوابیدن در آن عبادت است، ببینید انسان به کجاها که نمی تواند برسد... باید قدر بدانیم، خیلی زود دیر میشود خدانکند که این ماه رمضان آخرین ماه رمضان عمرمان باشد ولی معلوم هم نیست باید از دقیقه به دقیقه ی این ماه استفاده برد و رشد کرد.

بیاییم در این روزها و شب های عزیز فرصت راغنیمت شماریم از خدا بخواهیم بهترین ها را بر همه؛ اگر زرنگ باشیم متوجه میشویم که بهترین دعا برا همه دعای ظهور آقا صاحب الزمان است.

میگفت؛ شیعه ی مرتضی علی (ع) عمر هدر نمی دهد؛ چه جمله ی گرانبها و ارزشمندی... چقدر این جمله مهم و حائز اهمیت است... آخر نمیشود شیعه باشی و دم از علی و اولادش بزنی ولی هر روزت را به ندانم کاری بگذرانی...

گاهی یادمان میرود که ما فقط و فقط و فقط یک بار فرصت زندگی کردن داریم؛ نمیدانم چرا آنقدر ها که باید در مورد وقتمان خسیس باشیم نیستیم؛ دیدن سریال های تکراری و بی فایده؛ گشت و گذارهای بی هدف؛ چت کردن ها و صحبت های زیاد و بی فایده و زیاد خوابیدن ها و هزار یک مورد دیگر که ساعت ها وقت آدم را میگیرند و نتیجه ی وقت گذاشتن برای این همه کار میشود هیچ و هیچ...

سرمایه نفس

نویسنده: حانیه علی پور



کردم از عقل سوالی که مگر ایمان چیست عقل بر گوش دلم گفت که ایمان ادب است آدمی گر بی ادب است آدم نیست فرق ما بین بنی آدم و حیوان ادب است

ادب هر انسانی، شخصیت اوست او با نوع برخورد خود با نوع گفتار و کلام خود و حتی با اشاره و زبان بدن خود میتواند شخصیت خود را به گونه ای نمایش دهد در حقیقت نوع باز خورد انسان ها با یکدیگر بستگی به نوع رفتار آنها دارد و آنها مشخص میکنند که چه کسی و چگونه با او رفتار کند یکی از سخنان گهربار امام حسین در این رابطه (خود کوچک بینی) است؛ از ایشان سوال شد که ادب چیست؟ امام فرمود: «ادب آن است که از خانه خود که بیرون می روی، با هیچ کس برخورد نکنی جز آنکه او را برتر و بهتر از خود بینی» به راستی که چقدر خوب می شود همه خود را «هیچ» حساب کنند اصلاً شاید به خاطر همین منیت ها و «من من کردن ها» سالها خود را از بسیاری از ارزش ها و

توفیقات دور کرده ایم، انسانی که از همان اول خلقتش هیچ بود و از لطف و عنایت خدا به این مرحله از زندگی رسید چرا باید حال در برابر او گردن کشی کند و بگوید «همش از زحمت و زور بازوی خودم بود. خودم تلاش کردم به اینجا» (اعم از هر موفقیتی) رسیدم» درست است که آدمی تلاش میکند و موفقیت میبند اما سرمنشأ این تلاش کجاست؟

در واقع چرخش چرخ عالم طبیعت به اذن و اراده خداوند است همین که او اراده کند و بگوید باش، حاضر می شود «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس، ۸۲). پس در این شکی نیست که افعال ما به اذن الهی است و نتیجه فعل خدا، عاید خلق او میشود.

اما امان از انسانی که دچار منیت شده؛ مگر یادش رفته است «هنگامی که دچار گرفتاری ای می شود همگان را فراموش میکند و فقط ما را میخواند و ما او را نجات میدهیم اما پس از آنکه نجات می یابد رویگردان میشود» (اسرا، ۶۷)

اصل ادب، ادب در مقابل پروردگار است، بی ادبی در مقابل او سرکشی و عدم ادب و احترام به خود و اطرافیان است در واقع این یک قاعده است؛ اینکه آدمی همیشه شکرگزار و به یاد خدا و عنایت او باشد این خود نوعی ادب او نسبت به خدای خویش است اما عده ای ناسپاس و سرکش اند و همین که کارشون با خدا تمام می شود و به عبارتی مشکلشان حل می شود خدا را فراموش میکنند اما خداوند لحظه ای چشم از بندگان خود برنمیدارد و همواره با آنهاست این از عنایت اوست که شامل حال بندگان می کند و گر نه بد به حال آن کسی که خدا نگاهش را از او برداشته و این یعنی ته بدبختی.... خلاصه اینکه خیلی خدای خوبی داریم در مقابل بی ادبی بندگان صبر میکند و به او مهلت می دهد و امید است که برگردد. چه خوب است به خودمان بیاییم با حفظ شخصیت و ادب ابتدا در مقابل خدایمان و سپس با بندگان او بهترین رفتارها را داشته باشیم.

مسیر مترجمی

نویسنده: ریحانه اکبرزاده



سلام به همه ی دوستان مترجم میخوایم درباره رشته ای صحبت کنیم که اخیراً توجه خیلی از افرادی که به دنبال پیشرفت و آموزش آنچه در طول تحصیل خود به آن علاقه مند بودند و ادامه این مسیر پا در عرصه رشته زبان و مترجمی زبان می گذارند.

در ابتدای مسیر باید دانست که امکان مقایسه و سنجش افراد محصل در این رشته دامنه گسترده خودش را در بین عوام دارد اما حرکت کردن و تلاش موفق برای کسب تجربه لازم در متون ترجمه شده در کنار افراد کار کشته می تواند شروع خوبی باشد بعضی از زمینه ها قبل از ورود به نظر دوست داشتنی و جالب به نظر میرسند اما بعد شغلی که بعد عملی هر علم می باشد ممکن است کاملاً متفاوت از سلیقه، شخصیت و توانایی باشد که از توان افراد برمی آید. ترجمه های دقیق، موثر و مناسب محصول صحیح رساندن هدف و فرهنگ کشورهای انگلیسی زبانی هست که لازم است با ارتباط نزدیک و سریعتر به بهبود وضعیت تعاملی جهانی بپردازیم.

وقتی که کاملاً در جایگاه یک ماشین انتقال دهنده قرار میگیریم باید دلسوزانه و کارآمد در این عرصه چشم بدوزیم و گرنه انتقال

بی تاثیر و یکنواخت از هر آنچه در ذهن داریم نتایج مثبتی از هدف ترجمه حاصل نمی کند و این کار برای همه راحت تر و ساده تر می باشد.

انتقال مواد مهمی که مردم جهان به آن نیاز دارند و برای رسیدن به آن مدام در حال تلاش میباشند مطمئناً بسیار مفید و به درد بخور می باشد در هر یک از موجودات مختلف جهانی باید اطلاعات کامل و کافی در جایگاه فرهنگ مقابل داشته باشیم و این تلاش مستمر می طلبد تا از تلاش مفید نتیجه درست به دست می آید به طور مثال جستجویه عنوان فردی که در فرهنگ مقابل زندگی می کند به طور مثال آشنایی با واژگان فیلم ها علایق اشخاص ادیان اعتقادات محصولات زمین ها آب و هوا و هر آنچه که به آن اقلیم ها مرتبط می باشند اطلاعات لازم را کسب نموده و در آن محیط ها و فرهنگ کامل آنها را شناخته و به دنبال نقاط موثر و قوت برای شفافیت کلام و پذیرش آن در دو فرهنگ تلاش لازم را انجام دهند. در ابعاد اجتماعی اقتصادی اشتغال سیاست دفاعی پزشکی کشاورزی علمی تولیدی و غیره منابع معتبر لازم و کامل را جستجو کرده و سالها برای هماهنگ سازی واژگانی مفاهیم ابهام آمیز و مشکلی که در انتقال آنها شفافیت و اطلاعات بیشتری لازم است را به دست بیاورد.

رسانه ها سالها توانسته اند هر آنچه در زمینه های خود به آن نیاز داشتند را در جوامع مختلف دست به دست کنند و حتی در جاهایی مفاهیم جدید و تازه ای را به هر فرهنگ و یا در انتقال آن برسانند. بنابراین لازم است اگر کسی به طور جدی می خواهد قدمی محکم برای اشتغال و انجام فعالیت مستمر و درست در جهات مختلف رشته چه به صورت آموزش و چه به صورت به عهده گرفتن ترجمه های

مختلف برای افراد شرکت ها و نشریه ها و در محیط های مختلف به طور مفید شناخته شده برای به حرکت انداختن این چرخه ی شغلی و فرهنگی به ثمر بیاندازد خودش بایستی برای کسب مهارت از جوانب مختلف پشتکار منحصر به فرد به دنبال آن باشد.

افرادی که قصد دارند در این حیطه توانمند عمل کنند: باید از خصوصیات، علایق و شخصیت خود به خوبی مطلع باشند تا در عرصه های مختلف کاری با توجه به شناخت محیط، تخصص و علاقه خود موضوع مورد نظر خود را تشخیص داده و در آن حوزه ها برای به دست آوردن تجربه و علم بیشتر تلاش کنند تا نتیجه ی بهتری را مشاهده کنند.

با توجه به رسانه ها مخاطبین متون فرهنگی توجهات، انعکاسات، اصطلاحات و مواردی را بیشتر مدنظر دارند و دنبال میکنند تا بدست آورند بنابراین با شناخت از نقاط قوت و ضعف آن که مخاطب لازم دارد برای فهمیدن باید در متون گنجانده شود تا کیفیت و جذب بهتری داشته باشد. ترجمه در بازار شغلی مسیرهای مختلفی را طی می کند یکی از درگاه های انجام آن در مسیر شغلی در جاهای مختلف و با اهداف خاص انجام و استفاده آن با سیستم های بروز امروزی به صورت مجازی و هوشمند کارایی بالایی در صنعت و شرکت های تجاری، گردشگری و ... بکار آمدی میشود. پس از شناخت اطلاعات از روش های مختلف و بکار در فضای مجازی تجارب به روزی را به دست مترجم می دهد. بنابراین افراد با در نظر داشتن دامنه شغلی این رشته، با توجه به علاقه و چیزی که می خواهند از شغل آینده شان به دست آورند؛ می توانند در ترجمه به نتایج بسیار خوبی برسند که ایجاد شغل و به کار انداخته این چرخه در بازار جهانی باشد.

آینه‌ی شگفتی

نویسنده: زهراندرو

به عنوان منتقد ادبی یا مترجم و یا در مراکز آموزشی و یا در مراکزی مثل فرمانداری، شهرداری، استانداری و بخشداری به عنوان کارشناس فرهنگی و یا به عنوان شهردار و بخشدار و ... نویسنده، فعالیت در چاپ و نشر، ثبت اسناد، ویراستار، کار در کتابخانه ها، اشتغال در مراکز تحقیقاتی و پژوهشی و خلق آثار ادبی، مرکز تولید صدا و سیما، گویندگی، روزنامه نگاری مشغول به کار شوند.

ادبیات خالق ابدیت هاست چراکه هم هم صحبتی گرم و دوستانه است و هم یک قلمرو بی کران در علم و دانش است ، به قول آنتونیو ایتوربه ادبیات مثل نور کبریتی است که در میان تاریکی روشن می شود. درست است که این نور روشنایی زیادی به محیط نمی دهد، اما ما را متوجه تاریکی اطراف آن می سازد.

گرایش های ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی شامل ادبیات حماسی، ادبیات غنایی ادبیات عرفانی و ادبیات تعلیمی است که در بعضی از دانشگاه ها هم گرایش های جدیدی مثل ادبیات تطبیقی، ادبیات کودک و نوجوان و ... اضافه شده است.

در مقطع دکتری نیز امکان ادامه تحصیل در رشته زبان و ادبیات فارسی وجود دارد و در بعضی دانشگاه های کشور تدریس می شود. فارغ التحصیلان می توانند در مراکز علمی و پژوهشی کشور فعالیت کنند یا به عنوان عضو هیات علمی دانشگاه ها به تحقیق و تدریس در دانشگاه بپردازند.

بازار کار رشته زبان و ادبیات فارسی بستگی به توانایی و قابلیت فارغ التحصیلان دارد. فارغ التحصیلان رشته زبان و ادبیات فارسی بعد از تمام شدن درسشان هم می توانند شغل معلمی را انتخاب کنند و هم میتوانند

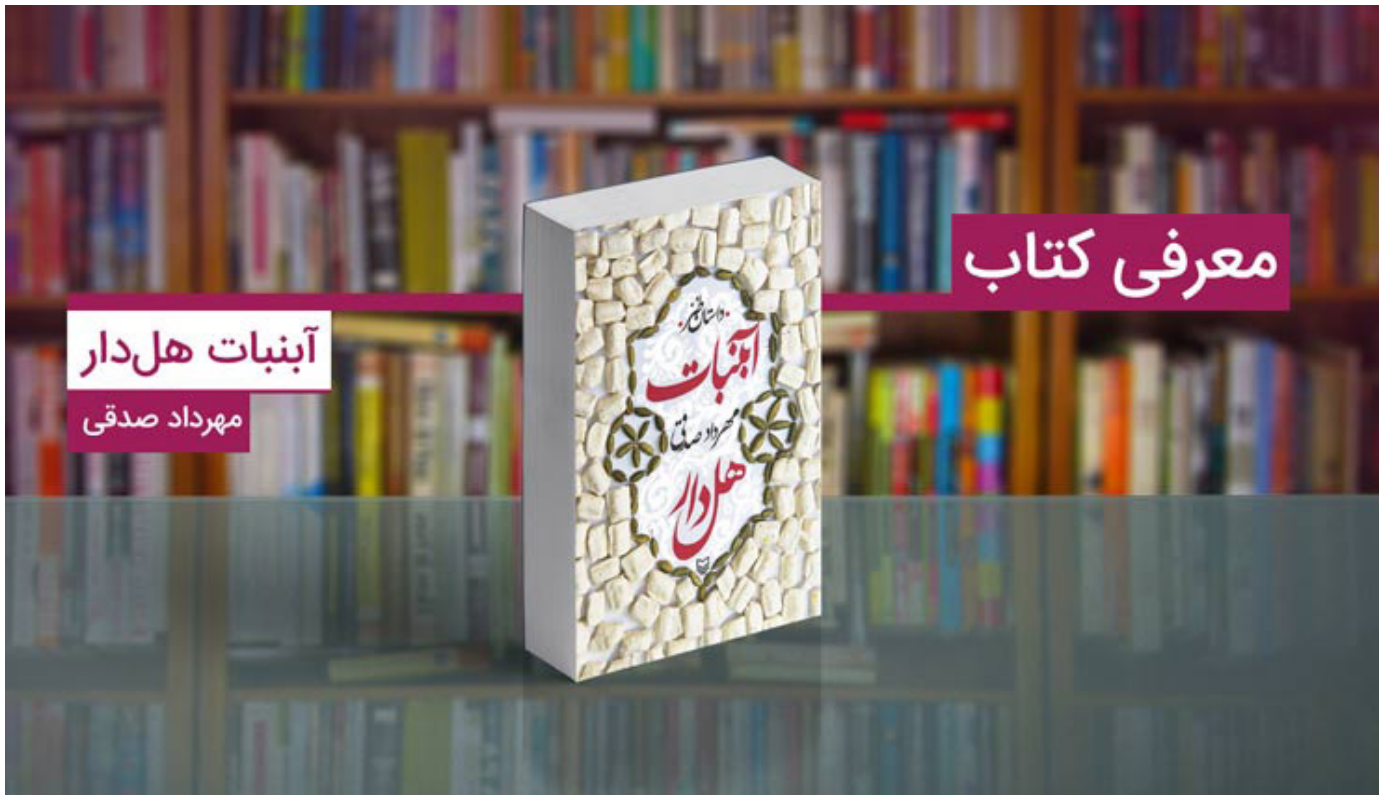
ادبیات؛ یعنی شکوه یک افسانه در خیزش گذر از سیر عاشقان فرهنگ همان کسانی که تمامشان در نوشته هایشان منور کردند. ادبیات وضوح آشکار آشنایی علاقه مندان به نظم و نثر فارسی است، برای تحصیل در این رشته باید در رشته ی انسانی تحصیل کرده باشید و کنکور گروه علوم انسانی را شرکت کنید.

اگر فردی علاقمند به ادامه تحصیل در این رشته باشد میتواند بعد از دریافت مدرک کارشناسی در آزمون سراسری کارشناسی ارشد شرکت کرده و ادامه تحصیل دهد و پس از تمام شدن درسش جذب مراکز علمی - فرهنگی کشور شود. طول دوره تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد در این رشته ۲.۵ تا ۳ سال در نظر گرفته شده است که طول هر نیمسال ۱۸ هفته و هر واحد درسی به مدت ۱۷ ساعت در یک نیمسال می باشد.



معرفی کتاب

نویسنده: فاطمه محمدعلیزاده



آبنبات هل دار

مهرداد صدقی

معرفی کتاب

یک طفل بجنوردی که برادر عزیزش قرار است برود جبهه! آبنبات هل دار!

چه خاطراتی که از روزگار جنگ در این سرزمین باقی نمانده و هر کسی می داند که آن روزها فقط روزهای جنگ و گلوله نبودند. درون مرزهای ایمنی که عده ای جان خود را بر سر حفظ تمامیت و امنیت آن می نهادند، مردمی شریف و صبور روزگار می گذراندند و اکنون مهرداد صدقی با زبان طنز و کلک، ماجراهای مفرحی از آن روزگاران برای مردم امروز تعریف می کند. داستان را محسن که ته تغاری یک خانواده ی پنج نفره است روایت می کند و فضای داستان در یکی از محله های قدیمی بجنورد، در سایه سار محبت مادر بزرگی پیر و فرتوت اتفاق می افتد. محسن است و بازیگوشی و ماجراجویی که این نوستالژی دهه شصتی را با کارهای شیطنت آمیزش پر از خنده و شادی می کند.

رمان های فارسی با فضای نوستالژیک و طنز لذت می برند. پشت جلد کتاب آبنبات هل دار نوشته: «هنگام مطالعه با صدای آهسته بخندید، همسایه ها خوابیده اند.» اگر دل تان برای خندیدن از ته دل تنگ شده، کتاب آبنبات هل دار مخصوص شماست؛ نگارنده ی این مطلب، بر خنده دار بودن روایت داستان صّحه می گذارد! به نتیجه رسیدید که این کتاب برای شماست؟

خب حالا درباره ی کتاب

به دهه ی ۶۰ برگردید؛ دهه ای که زمزمه های «مانسل سوخته ایم»، «ما که جوانی نکردیم» و «آقا! ما که این جوری نبودیم» هایش هیچ گاه تمامی ندارد و به عنوان یک دهه شصتی می گویم: سوختیم، رفت!

این بار قصه ی طنز و نمکین از زبان

بعضی از کتاب ها حکم ماشین زمان را دارند انگار. کافی است که خواندنشان را شروع کنی. آن وقت متوجه می شوی، بی آنکه بخواهی به گذشته سفر کرده ای، گذشته ای که زمستان های سردتر داشت و همسایه های مهربان تر. اصلاً بعضی از کتاب ها، خود ماشین زمان هستند. چون با خواندنشان در کوچه باغ های قدیمی قدم می زنی و با کسانی هم کلام و هم فکر می شوی که پنجاه سال پیش، جور دیگری زندگی می کردند؛ مردمی که در صف خرید نفت می ایستادند و پنیر کوپنی می خوردند و ... «آبنبات هل دار» شما را سوار ماشین زمان می کند و به دهه ۶۰ برمی گرداند...

اگر طرفدار کتاب های طنز هستید، کتاب آبنبات هل دار را از دست ندهید. این کتاب پر از نوستالژی های دهه ی ۶۰ است و مناسب کسانی است که از خواندن

«فلان فلان شده‌ها! بروید دم در خونه خودتان بازی کنید.»

پس پیشنهاد میدم بهتون حتما این کتاب روبه نوشته مهرداد صدقی بخونید و مواظب باشید که آهسته بخندید.

راستی یه پیشنهاد

میتونید از اپلیکیشن کتابراه هم pdf کتاب و هم کتاب صوتی را در اختیار داشته باشید و به راحتی انتخاب کنید.

«کتاب آبنبات هل دار» که به چاپ دهم رسیده است، اتفاق‌های دهه‌ی ۶۰ را روایت می‌کند. دهه‌ای که خانم‌های محله، بدون هیچ چشم داشتی، دور هم جمع می‌شدند تا برای مسافری همسایه‌ی ته کوچه، آش پشته پای نذری بپزند. دهه‌ای که پسر بچه‌ها و دخترها دوشادوش هم در کوچه بازی می‌کردند. تنها که می‌شدند، دخترها خاله‌بازی را انتخاب می‌کردند و پسرها فوتبال! پسرهایی که دنیایشان توپ پلاستیکی دولایه‌ی طوسی و سرخ رنگ‌شان بود و اگر روزی، شلوارشان خاکی یا پاره نمی‌شد، حتما با فیگور «دریبل زیدانی» شیشه‌ی همسایه را شکسته بودند و بازی با فریاد خانم یا آقای همسایه نیمه کاره مانده بود؛ فریادی که محتوای قابل انتشارش چیزی شبیه این جمله بود:

نویسنده به خوبی نشان می‌دهد که حتی در دل جنگ و اضطراب آن سال‌ها، عده‌ی زیادی از مردم با صبوری، سرگرمی‌های خودشان را ایجاد می‌کردند و زندگی مفرح و پر ماجرای داشتند. این سرگرمی‌ها نیاز نبود خیلی پیچیده باشد و دل‌ها با ساده‌ترین تفریح، نظیر اولین سینما رفتن، دیدن برنامه‌ها برای اولین بار از قاب یک تلویزیون رنگی و خوراکی‌های خوشمزه و جدید شاد می‌شد. محسن بازیگوش قصه از هر کار کوچکی ماجرای در می‌آورد و از رفتن به مدرسه گرفته تا پخش کردن کارت‌های عروسی و بردن آش نذری، هر جا که بتواند آتش می‌سوزاند و خنده را به لب مخاطب کتاب می‌آورد.



چیطور

بهتر زندگی کردن یادگرفتنی است



مهرداد صدقی

چندی شعر

نویسنده: کیمیا حوراسفند

(محسور)

باتو به سامان برسم
نقش نگاری به تنم
عشق شدی درخونم
زنده شدی در جانم
می شده ای در جامم
میخوانمت اما باز
تألیف کنی من را
آغاز کنم باتو
این مُعَرَّبِ اَدوار را...

(زَرفا)

پرگار ابرویت
چنان قاصدِ دل
گشت
که تا عمر کنم
پس نکشم پا
از
دیدنِ رویت
صُنعِ تو
زیباترینِ نقش
در قابِ
دل است
مَصبوحَم...

(روجا)

می دانی دلکش ترین
نوای این کهکشان چیست؟!
نواخوان پیوندِ رگانت
در سینه ات
و
دلربایی
برای شنیدنشان
می ارزد
تا انتهای نفس هایم...

(زُکان)

شبستانِ ازل
باتو
شبستانِ ابد
بامن
عاشقِ شدم
باتو
دیوانگیش
بامن
غرقابه ی خون
گشته
این مرزِ جنون
باتو
بامن
تو اگر باشی
موسم بشود سرخوش...

(اَسَرین)

خطه ی عشقِ تورا
من به کجا شکوه کنم
شکوه ام از سرِ
رنج نیست
بدان!
موسم این دل
چه زود آمده است
بهره ام از توشده
رَشکِ نگاهم به تو باز
تا کجا
می توان آیا؟
گریزاز طوفان

(ونوش)

مرکز دلتای قلبم
حبس شده ای
در تن و روحم
روزنه ی
تپش های ناهنجارِ قلبم
می شود
دلنوازترین سمفونی
در گوش
دیوانگان
شهر تنهایی هایم...

(آروا)

تمامم را
در چشمت، خلاصه کردی
جلا ده

من و شیطانم

نویسنده: محدثه امیدوار



چقدر آن روزها به من خوش می گذشت و من باتمام وجود دوست داشتم هرگز بزرگ نمیشدم، چون همنشینی با دوستان و خنده های ریز سر کلاس همیشه مرا راضی میکرد...

امروز میخوام یکی از خاطره های بامزه خودم رو که کلی خرابکاری داره براتون تعریف کنم.

کلامن آدمی بودم که همیشه به عنوان یه درس خون خرابکار شناخته شده بودم، خودمم وقتی بهش فکر میکنم میبینم اصلا باهم جور درنمیان ولی متأسفانه من از اون آدمای شر مدرسه بودم که هرکاری دلم میخواست انجام میدادم فقط نمیدونم چرا اینقدر پررو بودم خلاصه مطلب جونم براتون بگه که آقا کل مدرسه از دست من شاکی بودن، بین دوستا رو خراب میکردم، بین بقیه دعوا درست میکردم، درکل تنم می خارید واسه دعوا کردن و دفتر رفتن اینقدر هم پررو و حاضر جواب بودم که من اشتباه میکردم ولی مقصر نبودم و بقیه باید تاوان پس میدادن، وای وای وای که چه بشری بودم، اصلا کله خراب.

خلاصه اینارو بزاریم کنار میرسیم به یه روز بارونی که هوا خیلی دلبر شده بود بانم نمای بارون و من همچنان فضول و خرابکار از در مدرسه وارد شدم به دوستانم سلام دادم و همدیگه رو بغل کردیم و کلی بوس و اینا تا زیر بارون خیس خیس شدیم جوری که معاون اومد گفت مگه شما بارون ندیده اید که باز من با کمال پرویی جواب دادم بی شک که بارون ندیده ایم، آقا ما وارد کلاس شدیم و نشستیم یه معلم داشتیم از اونایی که فقط زرنگ باشی کافیه دیگه هر چی خرابکاری کنی مهم نیست منم از خدا خواسته اومدم اولین نفر به سوالاش جواب دادم و نشستم، یه کم نشستم دیدم فایده نداره آروم و قرار ندارم اولش کتاب دخترا رو خط خطی کردم ولی کسی

هوا من مرده بودم از خنده معلم از ترس هنگ کرده بود من از خنده غش کرده بودم خلاصه دیگه از بعدش براتون نگم بهتره معلم منو از کلاس بیرون کرد و فرستاد دفتر، مدیر بهم گفت کی قرار دست از خرابکاری برداری منم پررو پررو جواب دادم هیچوقت، مدیرم از خشم مثل لبو سرخ شده بود و کارد میزدی خونس درنمیومد خلاصه آخر سال شد فکر میکردم چیزی به اسم نمره انضباط نباشه اما با کمال تعجب دیدم نمره انضباطم خوب شده.....

این بود داستان شیطونی من...

جرات نداشت حتی به کتاب من نگاه کنه از بس که قلدر بودم، دیدم فایده نداره همینطور که داشتم با کفشام بازی میکردم یه سیم دیدم یه لحظه یه فکر شیطانی به ذهنم رسید، وای که کلاسمون بدبخت شد، آروم و یواش برش داشتم و یه کم روکشش رو کنار زدم تا به سیمش رسیدم یواش و مارموز رفتم پیش پریز برقی که پشت سر معلم بود خدایی فکر نمی کردم اینقدر صدا بده ولی امان از دل غافل چیزی که نباید میشد، شد من شیطان سیم کردم تو پریز برق آقا در چشم به هم زدنی صدای انفجاری داد که معلم پرید

هستی ام

نویسنده: فاطمه ابوئی

قلیم در هر ثانیه محکم تر از قبل می کوبد
بی هیچ دلیلی .
تو باشی یا نباشی مهم نیست ،
او در هر لحظه به شوق تو می کوبد اصلا
دگر منی نیست ، این تویی و فقط تو ،
اصلا می کوبد تا تو زنده بمانی .
روزگار بدیست حتی قلبت هم گاهی تورا
فراموش می کند.
روزگار بدیست که حتی قلبت هم به تو
اعتماد ندارد . انگار ایمانش را از دست داده
آخ که جانم را قلیم را آتش می سوزاند...
می سوزاند و خاموش نمی شود
مگر به وصال تو...

اکنون همه تویی ...
تویی که سلطانی...
تویی که مخیله ای...
تویی که فرمان می دهی به جسم و جانم ...
تویی که می گویی ...
تویی که راه می روی...
تویی که میخندی ...
تویی که اشک می ریزی...
تپش قلیم با موج صدای سخت جان
می گیرد.
قلیم دیگر از آن من نیست...
انگار تویی که می تپی در قلیم ،
قلیم دیگر آرام ندارد ،

سال هاست که درگیر توام ، درگیر تو ، تویی
که جانم ، نفسم را برایت حراج گذاشتم
جان و نفس هرکس تمام هستی اوست
اما برای تو مفتش هم گران است .
تو میتوانی با یک اشاره از دستم بستانی
و بروی .
تو میتوانی حتی با یک لبخند مفت از
چنگم در بیاری و بروی
حتی میتوانی با یک نگاه مرا غلام حلقه
به گوش خود بخوانی ،
منی که از تو گفتن بیزار بودم منی که با
یک نگاه کج از عزیز ترینم جهان را بهم
می ریختم حالا دگر منی برایم معنا ندارد .

